

رهبری و حکومت در اندیشه شهید بهشتی «نظریه امت و امامت»

داود فیراحی*

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۱۷ - تاریخ تصویب: ۹۰/۱۲/۲۱)

چکیده:

آیت الله بهشتی از جمله رهبران تأثیرگذار در جریان انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی در ایران است. در این مقاله کوشش شده است: دیدگاه این فقیه شهید در باره "رهبری و حکومت" مورد ارزیابی قرار گیرد. این ارزیابی با توجه به نظریه "امت و امامت" و نیز دیدگاه‌ها و نظرات وی در باره برخی اصول عمده قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ جمهوری اسلامی ایران انجام شده است. تلاش شد، تفسیر شهید بهشتی از برخی مفاهیم عمده شیعه نظیر امامت، اجتهاد و حکومت به اجمال مطرح شود و آنگاه نسبت رهبری یا ولایت فقیه با حاکمیت ملی، قانون اساسی، حزب، آزادی و انتخاب انسان و ... تحت بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی:

امت، امامت، رهبری، ولایت فقیه، حزب، جمهوری اسلامی، ایران

Email: Feirahi@ut.ac.ir

* فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

برای اطلاع از دیگر مقالات منتشر شده از این نویسنده در این مجله، به صفحه پایانی همین مقاله نگاه کنید.

مجموع آثار منتشر شده و نیز تاریخچه زندگانی آیت الله شهید بهشتی (۱۳۶۰-۱۳۰۷) نشان می‌دهد که او اندیشمندی اهل عمل و عمل‌گرایی اهل نظر بود. اشتغال گسترده در مراحل پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷)، تأسیس حزب جمهوری اسلامی (۲۹ بهمن ۱۳۵۷) و بویژه تدوین قانون اساسی (۱۳۵۸) برغم علاقه وافرش، فرصت تدوین و ارائه منسجم اندیشه فقهی-سیاسی را از شهید بهشتی گرفت. اما، به لحاظ همین موقعیت خاص تاریخی، گفتارها و نوشتارهای او، ویژگی‌ها و ارزشی منحصر به فرد دارند. ملاحظه مشروح مذاکرات خبرگان قانون اساسی نشان می‌دهد که شهید بهشتی هر چند به عنوان نایب رئیس در این مجموعه حضور داشت و ریاست رسمی مجلس با آیت الله منتظری (۱۳۸۸-۱۳۰۱) بود؛ اما، مدیریت محوری مجلس خبرگان و تصویب اصول عمده قانون اساسی به عهده او بود. همو بود که اصول مهم قانون اساسی چون اصل پنجم مربوط به «ولایت فقیه» و نیز اصل پنجاه و شش درباره «حاکمیت ملی» را با پشتیبانی قاطع خود به تصویب رساند. و باز همو بود که از دیگر اصول دموکراتیک قانون اساسی چون اصل ششم و هفتم حمایت کرد و در سخنرانی‌های عمومی و توجیهی خود، تبیین مردم‌سالار از امامت و رهبری در دوره غیبت را مورد تأکید قرار داد. بهشتی با توجه به زمینه ذهنی و تجارب عملی که داشت از نوعی نظریه و نظام سیاسی سخن می‌گفت که خود آن را «نظام امت و امامت» می‌نامید. در این نوشته کوتاه، کوشش می‌کنیم مفردات و نیز سیمای عمومی چنین نظام سیاسی را مورد ارزیابی قرار دهیم که در تعبیر شهید بهشتی، قانون اساسی ۱۳۵۸ ایران کم و بیش مصداق عملی آن تلقی شده است.

امامت و غیبت

هیچ اندیشه سیاسی در ادبیات شیعه را نمی‌توان آدرس داد که نقطه عزیمت آن از بحثی درباره نظریه عمومی امامت در مذهب شیعه و رابطه امامت و غیبت شروع نشده باشد. شهید بهشتی نیز البته از این قاعده مستثنی نیست. وی در مجموعه‌ای که با عنوان نبوت تنظیم شده است؛ گفتارهایی درباره «خاتمیت و امامت» دارد و در این گفتارها به دو نقش «وحی رسانی» و «الگو بودن» پیامبر اسلام (ص) تأکید می‌کند. الگو بودن در اندیشه بهشتی تعبیری دیگر از مفهوم امامت است. او با تکیه بر خاتمیت وحی از یک سوی و ضرورت استمرار نقش الگویی پیامبر در جامعه از سوی دیگر، بین خاتمیت و امامت در اندیشه شیعه ملازمه‌ای می‌بیند و می‌گوید:

«این دو مورد، مبنای امامت است. این که خاتمیت و امامت را در این بحث به هم مربوط کردم؛ چون این مبنای امامت است. به این معنا که وقتی ما گفتیم با آمدن پیغمبر اسلام (ص)

بساط پیغمبری تمام شد و دیگر نیازی به آمدن پیغمبر جدید نیست، از نظر بررسی واقعیت تاریخ زندگی بشر، به مقام پیغمبری و کتاب و میزان و آیات بینات احتیاج جدیدی نیست. اما به پیغمبر به عنوان امام، به عنوان رهبر با این دو خصلت برجسته — یکی آگاهی عمیق نسبت به اسلام و یکی آن که زندگیش مجسم کننده اسلام واقعی باشد — همواره احتیاج است. به اعتقاد شیعه، تأمین کنندگان این احتیاج بعد از پیغمبر چه کسانی هستند؟ امامانی که پیغمبر نیستند، وحی نمی گیرند، کتاب نمی آورند، اما از نظر علم به عمق اسلام، در ارتباط با سرچشمه وحی اند» (بهشتی، ۱۳۹۰: ۳۸-۳۹).

شهید بهشتی، به اقتضای عقیده رایج اسلامی به خاتمیت و اکمال دین اشاره می کند و آنگاه با اشاره به ضرورت استمرار رهبری در جامعه، از وجوب حضور امامان معصوم سخن می گوید و می افزاید: «ما همچنان به چنین امام و پیشوایی نیاز داریم. و این نیاز ادامه می یابد تا زمانی که بهره گیری از چنین رهبری از نظر خصلت های خاص اجتماعی، ممتنع و محال می شود. این برمی گردد به مسأله خاتم الانمه بودن و این که چطور در زمان امام عسگری، امامت در اختیار مردم پایان می یابد و تبدیل می شود به امام غایب و امام منتظر» (همان: ۳۹). این اشاره، تمام اندیشه بهشتی در باب امامت و خاتمیت را نشان می دهد. تأکید او بر دو عنصر تعیین کننده، یعنی، علم مصون از خطا نسبت به شریعت و نیز، خصلت الگو بودگی امام است. بهشتی با چنین تحلیلی است که به رابطه اجتهاد و رهبری در دوره غیبت می پردازد. در ادامه این مطلب را دنبال می کنیم.

اجتهاد و رهبری

در اندیشه آیت الله بهشتی، رابطه ای بین اجتهاد، مرجعیت و رهبری در دوره غیبت وجود دارد و یا باید چنین باشد. به نظر او، «شرط علم و آگاهی و شرط تقوا و عدالت در مرجعیتی که ما شیعه در عصر غیبت بدان معتقدیم، زیر بنایش این است که آن مقدار از اثری را که امام معصوم بعد از پیغمبر در مردم می گذارد، با غیبت امام یکسره از دست نرود و با ارتباط با عالم آگاه عادل با عمل، لا اقل درصدی قابل ملاحظه، (هفتاد - هشتاد درصد) از این اثر محفوظ بماند» (همان: ۴۰). به نظر او، امام معصوم (ع)، علاوه بر این که علم خالی از خطا به احکام الله دارد، زمامدار امت و رهبر سیاسی مردم نیز می باشد. و لاجرم اگر معصومی در دسترس نیست؛ لا اقل باید «مالک اشتر» او بوده و لیاقت کارگزاری و امیر بودن از جانب آن فرمانروای پنهان را... داشته باشد. «زمان، زمان غیبت است. ... به زمامداری کسی تن در ده که شرایط او در حدی باشد که اگر امام زمان حضور داشت او را به فرمانروایی وا می داشت».

به این ترتیب، بهشتی نتیجه می‌گیرد که بین خاتمیت و امامت از دید شیعه و مسأله نیابت امام و مسائل مربوط به مرجعیت و زمامداری در عصر غیبت، پیوندی مستقیم هست و هر گاه این مسائل را از نقطه مبدأ تا نقطه منتهی در پیوند با یکدیگر مطالعه و بررسی بکنیم، خیلی از نکات عملی مربوط به زندگی ما در زمان خودمان می‌تواند با اسلوب و ضابطه‌ای کاملاً قابل فهم روشن شود (همان: ۴۲-۴۳ و ۱۴۲). چنین می‌نماید که شهید بهشتی، همین دیدگاه را مبنای دفاع خود در تصویب اصل پنجم قانون اساسی ج.ا.ایران (۱۳۵۸) قرار داده است. وی در دفاع از این اصل دفاعیه‌ای مفصل دارد که به فرازهایی از آن اشاره می‌کنیم.

ولایت فقیه

اصل پنجم قانون اساسی ۱۳۵۸ چنانکه سید حبیب‌هاشمی نژاد اشاره می‌کند (مشروح مذاکرات، ۱۳۶۴: ۳۷۶). بوسیله آیت‌الله بهشتی تنظیم و نوشته شده است. این اصل هر چند با مباحث مقدماتی چندی همراه بود؛ اما در صحن علنی مجلس فقط یک مخالف و یک موافق در باره آن سخن گفتند. سخنران مخالف رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای (همان: ۳۷۶-۳۷۳) از تبریز بود و شهید بهشتی نیز به عنوان موافق، توضیحی نسبتاً مفصل ارائه داده است. اساس استدلال بهشتی این است که یک جامعه و ملت مسلمان، «بدان چیزی نیاز دارد که متکی به معارف اسلامی باشد». بهشتی پس از توضیح مفردات اصل پنجم به مبنای ولایت فقیه در اندیشه شیعه اشاره می‌کند و در قالب یک پرسش می‌گوید: «این اصل چرا آمده است و چرا ما در قانون اساسی پیشنهاد کردیم که مرکزیت ثقل رهبری و اداره امور امت باید یک چنین فرد یا گروهی باشد». وی در مقام پاسخ به این پرسش توضیح می‌دهد که آرمان انقلاب ۵۷ علاوه بر استقلال و آزادی، ناظر به تأسیس جمهوری اسلامی است. او می‌گوید:

«ما فرضمان بر این است که اگر قرار است که نظام آینده ما جمهوری اسلامی باشد، در این صورت باید این نظام، رهبری و مرکز ثقل اداره اش بردوش کسی یا کسانی باشد که چه از نظر آگاهی به اسلام و چه التزام و مقید بودن بوظایف یک مسلمان، در تمام وظایف فردی، سیاسی، خانوادگی، اجتماعی الگو و نمونه باشد».

آیت‌الله بهشتی، سپس، جامعه اسلامی را با دیگر جامعه‌ها و نظام‌های ایدئولوژیک مقایسه می‌کند و از ضرورت‌های مشترک جوامع ایدئولوژیک، اعم از ایدئولوژی‌های مذهبی و غیر مذهبی سخن می‌گوید. به نظر او جامعه‌ها و نظام‌های اجتماعی به دو گونه هستند:

(۱) یکی جامعه‌ها و نظام‌های اجتماعی دموکراتیک یا لیبرال که حکومتشان چارچوب ایدئولوژیک ندارد؛ فقط یک اصل را قبول دارند و آن هم اصل حکومت بر اساس آراء عموم است.

۲) اما جامعه های دیگری هستند که ایدئولوژیک یا مکتبی هستند. یعنی جوامعی که با انتخاب مکتبشان، انتخاب های بعدی را در چارچوب مکتب محدود کرده اند. شهید بهشتی تأکید می کند که «جمهوری اسلامی یک نظام مکتبی است، فرق دارد با جمهوری دموکراتیک». وی جوامع اسلامی را از حیث تقید به مبانی مکتبی با دیگر جوامع ایدئولوژیک نظیر شوروی سابق و چین مقایسه می کند و نتیجه می گیرد: «در جامعه های مکتبی در همه جای دنیا مقید هستند که حکومتشان بر پایه مکتب باشد». او ضرورت اصل پنج و نهاد ولایت فقیه را بر مبنای چنین تحلیلی از ماهیت جوامع ایدئولوژیک یا مکتبی توضیح می دهد و می افزاید: «آنچه ما اینجا در رابطه با اسلام از اول تا حالا آوردیم و بعد هم هر جا لازم باشد می آوریم، همان چیزی است که هر جامعه مکتبی در دنیا ناچار است رعایت کند، چه، قانونش باید برپایه و در چهارچوب مکتب باشد و نمی تواند آن را بر آراء عمومی بدون هیچ قید و بند واگذار کند... مسئله، مسئله مکتب است، مسئله، مسئله اسلام است، مسئله، مسئله تقید فکری و عملی به اسلام است والسلام» (همان: ۳۸۱-۳۷۶).

شناخت رهبر

چنان که گذشت، جامعه اسلامی در اندیشه بهشتی جامعه ای ایدئولوژیک و مکتبی است. و از آن روی که هر جامعه مکتبی نیازمند رهبری متناسب با ماهیت چنان مکتبی است، «جامعه اسلامی بدون شک باید برای ادامه حیاتش رهبر داشته باشد. اما چه نوع رهبری؟» (بهشتی، ۱۳۹۰: ۱۹). وی در پاسخ به این پرسش تعابیر و توضیحات متعدد و متفاوت دارد. در یکی از گفتارهای خود که بیشتر ناظر به تاریخ صدر اسلام است؛ برای جامعه اسلامی و دوران پس از رحلت پیامبر اسلام (ص)، چهار گونه تاریخی از رهبر را تصویر می کند:

الف) امامت معصوم یا همان رهبری که درست می تواند همان نقش پیامبر (ص) را به استثنای نقش وحی رسانی ایفا کند.

ب) رهبر غیر معصوم که فاقد جاذبه شخصیتی معصوم است؛ اما به هر حال چنین می نماید که او حامی و نگهبان این دین و شریعت و قانون است.

ج) رهبری که نه جاذبه شخصیتی معصوم و نه انضباط رهبران نوع دوم را دارد؛ نوع زمامداری اش، طوری است که برای بازی بازیگرهای فاسد زمینه مساعدی را فراهم می کند.

د) نوع چهارم از حکومت، حکومتی است که یکسره و علنی به جنگ اسلام می آید؛ آن هم با قرآن بر سر نیزه (همان: ۲۴-۱۹).

آیت الله بهشتی، مصداق رهبری نوع اول در تاریخ اسلام را امام علی (ع)، نوع دوم را ابوبکر و عمر، نوع سوم را عثمان و نوع چهارم را معاویه معرفی می کند. به نظر او، رهبری در

جامعه شیعه و قانون اساسی جمهوری اسلامی باید به گونه ای تعریف شود که کم و بیش در امتداد حکومت نوع اول بوده و حداقل معیارهای لازم برای چنین ولایت و حکومتی را احراز کرده باشد. این تأکیدات از آن روی اهمیت دارد که بهشتی ملازمه ای بین ماهیت و خصایص رهبری از یک سوی و سرنوشت و ماهیت جامعه از سوی دیگر می بیند؛ به گونه ای که این از آن ناشی و منتج می شود. چنین می نماید که او به اقتضای عقیده شیعه، سه نوع رهبری تاریخی پیشین را انحرافی از رهبری نوع اول دانسته و سرنوشت تاریخی جوامع اسلامی را تابعی از این زاویه انحاء می بیند. آرمان او در انقلاب اسلامی ۵۷ و تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸) بازگشت به ممکنات نظریه امامت شیعه برغم فقدان شرط عصمت در دوره غیبت است. وی در جستجوی چنین رهبری است که به مسئله مرجعیت و رهبری در جامعه شیعه می اندیشد و بر اندراج شرط مرجعیت در رهبری در اصل پنجم (سابق) اصرار می کند.

بهشتی این پرسش را طرح می کند: «وقتی که خواستیم [چنین] رهبر را انتخاب و تعیین کنیم، رهبری و رهبر با چه ضوابط و ملاک‌هایی شناخته می شود؟» او در پاسخ، رهبری را به دو نوع انتصابی و غیر انتصابی تقسیم می کند: رهبری انتصابی رهبری است که از جانب خداوند به طور مستقیم یا غیرمستقیم تعیین می شود. به نظر بهشتی این نوع پیشوایی انتصابی مختص پیامبر اسلام (ص) و امامان معصوم (ع) است... انتصابی فوق انتخاب (همان: ۱۸۵ و ۱۸۶). وی تأکید می کند: «رهبر اگر انتصابی بود و از جانب خدا تعیین شده بود و ایمان ما به آن رهبر در پرتو ایمان ما به خدا و ارتباط رهبر با خدا به وجود آمده باشد جای بحث نیست و اصلاً قصه انتخاب در آنجا معنی ندارد. ولی از آن که پایین تر بیاییم باید رهبر را انتخاب کنیم؛ مستقیم یا غیرمستقیم. لازم نیست انتخابات همیشه مستقیم باشد، ولی بالاخره انتخابی در کار هست. اما با چه ضابطه‌هایی، با چه ملاک‌هایی، با چه معیارهایی باید رهبر را انتخاب کرد؟» (همان: ۱۸۹-۱۸۸).

بهشتی با توجه به مبنایی که در تقسیم جوامع به ایدئولوژیک و غیر ایدئولوژیک، یا مسلکی و غیر مسلکی دارد، رهبری مسلکی را نیز از رهبری غیر مسلکی تفکیک می کند. او تصریح می کند که آگاهی و پابندی به مسلک شرط نخست رهبری در جوامع مسلکی است و البته چنین شرطی تقدم بر رأی و انتخاب دارد و آن را وتو می کند. وی می گوید: «در یک جامعه متعهد به مسلک، شرط اول انتخاب رهبر این است که رهبر نسبت به آن مسلک آگاه تر، پایبندتر و برای تحقق بخشیدن به آرمان‌های آن مسلک شایسته تر باشد، ولو در مواردی برخلاف خواست همه یا اکثریت مردم عمل کند... در اینجا، سیاست و اداره امور اجتماعی عبارت است از اداره ای در خدمت هدف و در راه تحقق بخشیدن به مسلک و آرمان‌های

مسلک. معنای سیاست و اداره اجتماع در اینجا تحقق بخشیدن هر چه بیشتر به خواسته های توده مردم یا اکثریت مردم یا فلان قشر خاص نیست» (همان: ۱۹۰-۱۸۹). بهشتی توضیحی دارد که برغم تفصیل، عین عبارات او خالی از فایده نیست:

«در جامعه مسلکی باید بگوییم کسانی باید به مقام رهبری برسند و رهبران جامعه باشند که قبل از هر چیز همه ابتکارها و استعدادها و لیاقت‌هایشان در خدمت مسلکی قرار بگیرد که جامعه آن مسلک را به عنوان زیربنای اول پذیرفته است. دقت کنید که در اینجا هم حکومت برخلاف خواسته اکثریت بر سر کار نیست؛ اما اکثریت وقتی می خواهد حکومت را انتخاب کند با این ملاک انتخاب می کند. انتخاب حکومت با خواست اکثریت است؛ انتخاب رهبر با خواست اکثریت است؛ اما عمل رهبر ممکن است با خواست و تمایلات اکثریت متناسب نباشد. عمل رهبر در اینجا با مصلحت اکثریت متناسب است نه با تمایلات اکثریت. این است که حکومت و رهبر در یک جامعه مسلکی در درجه اول مربی است، در درجه دوم مدیر است. اداره آن جامعه آهنگ تربیت دارد. لذا امام و رهبر در چنین حکومتی مرشد و راهنما نیز هست. مرشد به اصطلاح معروف؛ یعنی افراد را در راهی می برد و می کشاند. این مسأله اول در مسأله رهبری، در یک جامعه مسلکی است» (همان: ۱۹۱-۱۹۰).

این عبارت هر چند طولانی است؛ اما تمام اندیشه شهید بهشتی درباره ماهیت رهبری در یک جامعه مسلکی چون جامعه اسلامی را نشان می دهد. بدین سان، شرط اول رهبری که مقدم بر هر انتخابی است؛ علم به احکام مسلکی و پایبندی بدان است و لاجرم فقه و ولایت همسایه دیوار به دیوار هم خواهند بود. بهشتی اشاره می کند که فقه و عدالت اصل پایه رهبری در جامعه اسلامی است. به نظر او رهبری اصول و شروط دیگری هم دارد. اما «مهارت‌ها و لیاقت‌ها و شایستگی‌های دیگر هنگامی می توانند در یک جامعه مسلکی در خدمت جامعه و مسلک جامعه و مصلحت جامعه از دیدگاه آن مسلک قرار بگیرند که در تمام آنها فقه و عدالتی وجود داشته باشد. مهارت‌های دیگر بدون فقه و عدالت کافی نیست. حتماً باید فقه و عدالت باشد» (همان: ۱۹۲).

چنین می نماید که بهشتی نه تنها از رهبری در حوزه امر سیاسی، بلکه از «نظریه عمومی امامت» در همه حوزه های زندگی جمعی سخن می گوید. وی عبارتی دارد که می گوید: «هر کاری که می کنید، از هر قبیل که باشد، اگر می خواهید کار رشدیافته و ثمربخشی باشد، حتماً باید در آن رهبری باشد؛ ... هر کار اجتماعی را مشروط می کنیم به رهبری» (همان: ۱۹۸).

انتخاب رهبر

اشارات فوق اهمیت و گستره نقش رهبری در اندیشه شهید بهشتی را نشان می دهد. اما چنین رهبری در دوره غیبت چگونه و با چه سازوکاری تشخیص و تعیین می شود؟ پاسخ این پرسش را از دیدگاه بهشتی دنبال می کنیم. در خلال یکی از گفتارهای بهشتی، یکی از حاضران پرسشی درباره نقش مراجع تقلید در تعیین رهبری مطرح می کند. پاسخ او به گونه ای است که مبنای او را در تعیین و انتخاب رهبر نشان می دهد. به نظر وی انتخاب رهبر از جنس تعیین موضوع است و تعیین موضوع نیز شأن فقیهان و مراجع نیست. وی به تأکید می گوید: «تعیین موضوع شأن فقیه نیست. این جمله را باید یاد بگیرید» (همان: ۲۱۴). او در توضیح این عبارت اضافه می کند که کار فقیه صدور حکم و فتوا است. فقیهان در حوزه مسائل فقهی و ایدئولوژیک مربوط به مسئله رهبری تخصص دارند و دخالتشان تام و کامل است. کار فقیه تعیین صلاحیت های رهبر است و نه انتخاب رهبر. صلاحیت ها و معیارهای رهبری را فقیهان و مراجع تشخیص و تعیین می کنند؛ اما تشخیص این که چه کسی دارای چنین صلاحیت هایی است به عهده فقیه و مرجع نبوده و نظر او در این باره یک رأی است در کنار آرای دیگر (همان: ۲۱۷-۲۱۶).

بهشتی شیوه انتخاب رهبر را با سنت انتخاب مرجع تقلید مقایسه می کند. طبق این سنت تاریخی، مراجع به دو طریق انتخاب می شدند: تشخیص فردی مقلدان و یا مراجعه به کارشناسان و خبرگان مورد اطمینان. اما چون رهبری به نظر شهید بهشتی صلاحیت ها و ویژگی هایی خاص دارد؛ به نظر وی مناسب ترین راه برای انتخاب رهبر عبارت است از نوع انتخابی شبیه انتخابات چند درجه ای سیستماتیک حزبی» (همان: ۲۱۹-۲۱۸). ظاهراً همین دیدگاه است که مبنای اصل ۱۰۷ و ۱۰۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است.

چنین می نماید که نوع برداشت شهید بهشتی از شیوه انتخاب رهبری، بسیار نزدیک به الگویی است که در احزاب چپ در این دوره رایج بوده است. بهشتی ضمن نقد مبانی ماتریالیستی جنبشهای چپ، قرابتی بین نقش و کارکرد رهبری مذهبی با دیگر رهبریهای مکتبی از جمله جوامع مارکسیستی از حیث مکتبی/ایدئولوژیک بودن می دید. به عبارت دیگر، او جوامع مکتبی اعم از مذهبی یا مادی را قطع نظر از اختلاف در مبانی و جهان بینی ها، در مسئله رهبری و سازوکار انتخاب رهبر دارای مشترکاتی معنادار می دانست و به همین دلیل هم در دفاع از مفهوم رهبری و ولایت فقیه، همواره به مثالها و نمونه هایی از جوامع مارکسیستی استناد می کرد. او خود در سخنرانی بهمن ۱۳۵۸ در مسجد گرزاده تهران که با عنوان «فقیه و اولی الامر» (همان: ۲۹۱-۲۶۹) تنظیم شده است؛ می گوید:

«من برای ادای مسئولیت‌م در برابر تاریخ، به عنوان کسی که در طول این دو سال تجربه عینی کرده است، این جریان را در پیشگاه خدا، در این خانه خدا و در برابر و با حضور شما خلق خدا شهادت می‌دهم که اگر مراقبت پیگیر فقیه اسلام شناس باتقوای شجاع آگاه به مسایل روز، در جریان عمل و اجرا، ولو به حداقل ممکن، تأمین نشود، ضمانتی عملی برای اسلامی ماندن نظام حاکم اجتماعی وجود ندارد. من قبلاً، بر اساس مطالعه ای که روی جوامع مارکسیستی که جوامع مکتبی هستند، و روی مکتب مارکسیسم داشته‌ام، نشانه‌هایی بر ضرورت حضور فقیه در اداره امور یافته بودم؛ اما آن قدر که تجربه این دو ساله در متن جامعه انقلابی و در رابطه مستقیم با مسایل اسلام، مطلب را برایم مثل روز روشن کرده، در آن زمان نمی‌توانستم مطلب را تا این حد روشن بیابم. فقیه بعد از اینکه نظرات اسلامی را روشن کرد،... و معلوم شد قوانینی که از مجلس گذشته مطابق اسلام است،... باید در مجاری اجرای قوانین، ولایت فقیه و تسلط او (ولایت یعنی تسلط) بر کیفیت اداره جامعه تأمین شود تا این قوانین مصوب و تضمین شده از نظر انطباق با اسلام، در مقام عمل هم اجرا شود. این می‌شود ولایت فقیه. ... پس ما دو تا مطلب داریم؛ یکی فقاہت فقیه، دیگری ولایت فقیه. ... جامعه ما اگر بخواهد براساسی جامعه اسلامی بماند و اسلام اصیل بر آن حکومت کند، باید فقیه در جامعه هم رهبری فقاہتی کند هم رهبری ولایتی. یعنی باید نبض حکومت در دست فقیه باشد» (همان: ۲۸۴-۲۸۱).

بهشتی این دیدگاه در باره رهبری و ولایت فقیه را به عنوان موضع رسمی حزب جمهوری اسلامی نیز اعلان می‌کرد. وی در توضیح مواضع حزب می‌گوید: «ما می‌گوییم جامعه مکتبی جامعه‌ای است که براساس امامت و ولایت فقیه با چنین شرایط، اداره شود. بنابراین، موضع حزب جمهوری اسلامی در رابطه با امامت و رهبری این است که امامت و رهبری از آن فقیه توانای آگاه به زمان و عادل و باتقوا و شجاع است. و اگر می‌خواهد رسماً جامعه را اداره کند، باید مدیر و مدبر نیز باشد. این موضع ماست» (بهشتی، حزب جمهوری اسلامی: ۸۵).

اشاره کردیم که شهید بهشتی نظریه‌ای درباره نظام سیاسی در اسلام داشت که آن را «نظام امت و امامت یا امامت و امت» می‌نامید و نظام جمهوری اسلامی ایران را تا حدودی نزدیک به نظریه خود و بر مبنای همین نظریه توضیح می‌داد. در اینجا، همین نظریه / فرضیه را اندکی از نزدیک می‌بینیم.

ساختار نظام امت و امامت

آیت الله بهشتی نظام سیاسی شیعه را «نظام امت و امامت و این‌گور را به هر دو دوره حضور معصوم (ع) و نیز عصر غیبت تعمیم می‌دهد. وی چنین می‌اندیشد که: «نظام

سیاسی اجتماعی جمهوری اسلامی نظام امت و امامت است و حق این است که با هیچ یک از این عناوینی که در کتاب های حقوق سیاسی یا حقوق اساسی آمده قابل تطبیق نیست. ... ما فکر می کنیم عنوان نظام ما باید نظام امت و امامت باشد. منتها، در اثنای انقلاب، چون این عنوان هنوز برای توده مردم روشن نبود، به عنوان شعار اول "حکومت اسلامی" انتخاب شد که بسیار هم خوب و گویا بود و سپس وقتی معلوم شد این نظام حکومتی رئیس جمهور هم دارد آنوقت گفته شد "جمهوری اسلامی". ولی نام راستین و کامل این نظام، نظام امت و امامت است» (بهشتی، مبانی نظری قانون اساسی: ۳۹).

ترکیب «امامت امت» در اصل پنجم قانون اساسی هم که متن آن بوسیله شهید بهشتی تنظیم شده، آمده است. در این نوع از نظام سیاسی، امامت و رهبری در رأس همه امور قرار دارد. حتی حزب و تشکیلات حزبی نه در عرض بلکه در طول نهاد رهبری و با چنین اعتباری مشروعیت دارد. بهشتی در توضیح مواضع حزب جمهوری اسلامی بر این «ضرورت» تأکید می کند و می افزاید: «این تشکیلات در طول رهبری باشد نه در عرض آن. این تشکیلات باید تحقق بخشنده نظام امامت و امت باشند، چون نظام اسلامی ما، نظام امت و امامت است؛ نه این که معارض امامت باشد» (بهشتی، حزب جمهوری اسلامی: ۲۲۶).

بهشتی دریافتی خاص از مفهوم امت دارد که آن را مجموعه ای در پیوند با عقیده یا ایدئولوژی خاص تعریف می کند. امت نسبتی با زمین و ملت به معنای مدرن امروز ندارد؛ بلکه بر اساس عقیده و وحدت در عقید تعریف می شود. چنین تعریفی از مفهوم امت و رابطه امت و امامت، در گفتارهای دکتر شریعتی نیز دیده می شود» (شریعتی، مجموعه آثار/۲۶: ۴۶۱-۴۳۵). به نظر او، امت عبارت است از: «جامعه انسانی ای که همه افرادی که در یک هدف مشترکند، گرد هم آمده اند تا بر اساس یک رهبری مشترک، به سوی ایده آل خویش حرکت کنند». بدین سان، شریعتی در تحلیل مفهوم امت به سه ویژگی اساسی تکیه و تأکید می کند:

۱. اشتراک در هدف و قبله؛

۲. رفتن به سوی قبله و هدف؛

۳. لزوم رهبری و هدایت مشترک.

شریعتی، همچنین امت و امامت را از ریشه ای واحد می داند و از درون مفهوم امت راهی به تعریف امامت باز می کند. وی می گوید: «از معنی امت، امامت بیرون می آید، از لفظ آن نیز. بنابر این، امامت عبارت است از هدایت این امت، به طرف آن هدف. از این نظر، در خود اصطلاح امت وجود و ضرورت امامت صد در صد نهفته است که در جامعه و در قبیله و در اجتماع و قوم و ناسیون نهفته نیست. امت بی امامت نمی شود» (شریعتی، امت و امامت، ۱۳۴۸: ۲۶-۲۷).

دکتر بهشتی نیز دقیقاً چنین رابطه و ملازمه ای بین عقیده، امت و امامت می بیند. وی بین اعضای ملت، عامه مردم و امت تفکیک می کند و می افزاید: «بر اساس کتاب و سنت، تمام نظر مکتب به عامه مردم است و در میان عامه مردم آنها که بر محور این مکتب جمع می شوند و شکل می گیرند از تقدم و اولویت خاص برخوردارند. آنها می شوند "امت". امت غیر از ناس است. اسلام در خدمت همه ناس است؛ صلاح همه را می خواهد نه فقط صلاح مسلمانان را. نظام اسلامی به سعادت کل بشر می اندیشد. ولی در میان ناس و کل بشر، آنها که بر پایه اعتقاد به اسلام و التزام به اسلام یک مجموعه به وجود می آورند می شوند امت. امت، از نظر ایدئولوژی اسلامی و مبانی عقیده و عمل اسلام، حتماً نیاز دارد به امامت» (بهشتی، مبانی...، ۳۹-۴۰).

این اشارات، اشتراک نظر بهشتی و شریعتی در توصیف مختصات نظام امت و امامت را نشان می دهد. اما این دو اندیشمند معاصر تفاوتی هم دارند؛ شریعتی مفهوم «امت و امامت» را بویژه در تبیین نقش و اهمیت امامت معصوم در اندیشه شیعه به کار می برد. در حالی که شهید بهشتی اولاً به جای امت و امامت، از ترکیب «نظام امت و امامت» استفاده می کند و ثانیاً این مفهوم و ترکیب را علاوه بر امامت معصوم و عصر حضور به دوره غیبت، رهبران غیرمعصوم و البته نظریه ولایت فقیه نیز توسعه می دهد. بهشتی قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی را مصداق نظام امت و امامت در دوره غیبت معرفی کرده و با مقایسه این دو نوع از رهبری یا امامت می گوید: «در دوره پس از پیامبر اسلام (ص)، امامان معصوم منصوب و منصوب اند ولی با اینکه تعیینی است، تحمیلی نیست... ولی امروز در این عصر غیبت امام معصوم منصوب منصوب، در این عصر، امامت، دیگر تعیینی نیست؛ تحمیلی هم نیست؛ بلکه شناختنی و پذیرفتنی یا انتخابی است. بنابراین رابطه امت و امامت در عصر ما یک رابطه مشخص است» (همان: ۴۰). اشاره کردیم که به دلیل مختصات و شرایط پیچیده رهبری، پیشنهاد شهید بهشتی برای چنین تشخیص و انتخابی نیز «انتخاب چند درجه ای سیستماتیک» است.

ولایت فقیه و حاکمیت مردم

به هرحال، بهشتی چنین می اندیشد که مدیریت جامعه برخاسته از امت و امامت بر پایه مکتب است و به همین دلیل امت دو مسئولیت اساسی به عهده دارد: نخست آنکه «امت باید از امام شناختی آگاهانه داشته باشد». بدین سان، در اندیشه شهید بهشتی «مسئولیت مال امت است» (همان: ۴۳-۴۱). از همین طریق است که به نظر وی رابطه امت و امام رابطه ای دموکراتیک و مبتنی بر آرائ عمومی تعریف می شود. این دیدگاه، یعنی پیوند بین ولایت فقیه و رأی مردم در دفاعیه بهشتی از مفاد اصل پنجم قانون اساسی نیز منعکس شده است. وی در توضیح این

پاره از اصل پنجم مصوب ۱۳۵۸ «که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند»؛ واژه پذیرش و انتخاب را به صورت مترادف به کار می برد و می افزاید: گفتیم «که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند» یعنی، کسی نمی تواند تحت عنوان فقیه عادل، باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر، مدبر خودش را بر مردم تحمیل کند؛ این مردم هستند که باید او را با این صفات به رهبری شناخته باشند و پذیرفته باشند و بعد نوشته ایم «در صورتی که یک فرد چنین اکثریتی نداشته باشد» یعنی سه نفر یا چهار نفر از فقهاء هستند که هم طراز هستند و تقریباً همه شان فقیه هستند، آگاه به زمان هستند، شجاع، مدیر و مدبر هستند ولی چنان برجستگی نسبت به هم ندارند که اکثریت مردم بتوانند یک نفر را انتخاب کنند آن وقت «شورایی مرکب از فقهای واجد شرایط بالا عهده دار آن می گردند»، یعنی عهده دار این ولایت امر و امامت امت می شوند و بعد هم قید شده است که «طرز تشکیل شورا و تعیین افراد آن را قانون معین می کند» (مشروح مذاکرات، ۱۵/۱: ۳۷۸).

شهید بهشتی با تکیه بر چنین مبانی از اصل ششم و پنجاه و ششم قانون اساسی نیز دفاع می کند. اصل ششم تأکید دارد: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود». عده ای از خبرگان قانون اساسی چنین می اندیشیدند که این اصل با اصل پنجم (ولایت فقیه) ناهمساز است. بدین سان، برخی به حذف اصل پنج و برخی نیز به حذف اصل ششم نظر داشتند. بهشتی، همچنان با تکیه بر مفهوم «انتخابات چند مرحله ای در جوامع مکتبی» به دفاع از ضرورت اصل شش در کنار اصل پنج پرداخت. منظور او از انتخاب های چند مرحله ای این بود که جامعه اسلامی یا به تعبیر او، امت اسلامی به اقتضای مکتب ناگزیر از «مقام امامت» و رهبری با شرایط ملحوظ در اصل پنج است. اما این ضرورت مانع از اعمال اراده و انتخاب در این حوزه و دیگر حوزه ها نیست. به نظر او «در جامعه های مکتبی انسان ها اول مکتب را انتخاب می کنند... و به دنبال مکتب یک مقدار تعهد برایش می آید و انتخابات بعدی نمی تواند نقض کننده تعهدی باشد که قبلاً پذیرفته است... بنابراین... اصل شش نه تنها متضاد و متباین با اصل پنج نیست بلکه بیان کننده دایره نقش آراء عمومی پس از مرحله انتخاب اولش می باشد... با این ترتیب، آراء عمومی و انتخاب آزاد و اراده بشر نقش کامل خودش را دارا است منتها با رعایت واقع بینانه مراحل» (مذاکرات، ۱۶/۱: ۴۰۶-۴۰۵).

در امتداد همین دیدگاه است که شهید بهشتی از «حق حاکمیت ملی» و اصل ۵۶ قانون اساسی دفاع می کند و حتی تصریح می کند: «که چون این متن را من و آقای باهنر پیشنهاد کرده بودیم و ایشان امروز ... اینجا نیستند، فرمودند که در این باره بنده توضیح بدهم» (مذاکرات، ۲۰/۱: ۵۲۲). متن پیشنهادی بهشتی و باهنر که در ابتدای جلسه بیستم خبرگان مطرح شده بود، چنین است: «حق حاکمیت ملی که همان حق تعیین سرنوشت اجتماعی است حقی است

عمومی که خداوند به همه آحاد ملت داده تا مستقیماً یا از راه تعیین و انتخاب افراد واجدالشرايط با رعایت کامل قوانین اعمال شود. هیچ فرد یا گروهی نمی‌تواند این حق الهی همگانی را به خود اختصاص بدهد یا در خدمت منافع اختصاصی خود یا گروهی معین قرار دهد» (همان: ۵۱۰). بهشتی در دفاع از همین متن و توضیح نسبت اصل ۵۶ با اصل ۵ قانون اساسی چنین استدلال کرده است:

«این مسأله که آیا این اصل منافاتی با اصل پنجم دارد یا نه، عنایت بفرمایید اگر اصل پنجم به همان صورتی که آقایان تصویب فرمودند، با تمام جزئیاتش به همان صورت مطرح است و بین آن و این هیچ‌گونه منافاتی نیست چون در آنجا خودتان مقید کردید و گفتید مقام ولایت و امامت امت از آن فقیه واجدالشرايط است و در اینجا گفته است که از طرف اکثریت مردم پذیرفته شده باشد و به رهبری شناخته شده باشد، یعنی از آنجا هم حق مردم را در انتخاب تعیین این رهبر صحیح گذاشته، نتیجه این می‌شود که حتی اصل پنجم فارغ از نقش مردم نیست وقتی که اصل پنجم را به آن صورت قبول کردید که چه فرد باشد چه شورا باشد، اینها به هر حال با انتخاب مردم و با پذیرش مردم سروکار دارد تا او دنبالش نباشد تمامیت ندارد و شأنت هم ندارد و حتی آن را تا این حد گفتیم. بنابراین تا اینجا منافاتی به نظر نمی‌رسد» (مذاکرات، ۲۰/۱: ۵۲۳).

روشن است که چنین تحلیل و تبیین از اصل ۵۶، حاکمیت ملی را بنیاد تمام اصول قانون اساسی تلقی کرده، نهاد ولایت فقیه و اصل پنجم را نیز در امتداد همین اصل می‌بیند و بر مبنای حق حاکمیت ملی تفسیر می‌کند. آیت الله بهشتی در این باره و در تأکید بر مبنای مردمسالار نظام جمهوری اسلامی، عبارات صریح‌تر دیگری هم دارد. این تصریحات بویژه از آن روی اهمیت دارد که در تقابل با برخی اندیشه‌های دیگر در مجلس خبرگان قانون اساسی طرح شده است. بعضی از خبرگان از طرح «حاکمیت دوگانه ملت و فقهاء» سخن می‌گفتند (همان: ۵۱۰).

برخی چنین می‌پنداشتند که این اصل «مستقیماً با ولایت فقیه مخالفت دارد» و طراحان آن را متهم می‌کردند که «دارید دست و پا می‌زنید که این ولایت فقیه را در طول یا عرض این قرار بدهید و بتوانید به اصطلاح با لطایف الحیل این اصل را توجیه بکنید» (همان: ۵۱۸). سید محمد کیاوش خطاب به شهید بهشتی گفت: این اصل اشکالش این است که با وجودی که شما خودتان تنظیم کرده‌اید و با این که مجلس خودش تنظیم کرده است، در نظر آقایان با اصل ولایت فقیه تناقض و تضاد دارد و معلوم نیست که بعد از بیست سال دیگر مورد سوءاستفاده قرار نگیرد (همان: ۵۱۹-۵۱۸).

شیخ عبدالرحمن حیدری، اصل ۵۶ و مفهوم حاکمیت ملی را برگرفته از دموکراسی های غربی و اعلامیه جهانی حقوق بشر می داند و می افزاید: «همین حق را در این قانون اساسی با یک تعارفی که طبق آیه ای که حالا نمی دانم تفسیرش درست است یا نه و به عهده کسان است که آن را تفسیر کرده اند و باید جواب بدهند؛ حق الهی کرده اند و به ملت داده اند. آیه این است «ان الله يامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها» که امانت همین حقی است که در قانون اساسی فرانسه در دو قرن پیش نوشته شده و خدا هم توصیه کرده است که این حق را یعنی حق فرمانروایی و حق حکومت را به ملت بدهید». وی در ادامه گفتار فوق تأکید داشت که حق حاکمیت ملی همان ولایت و حکومت است که در اصل ۵ برای فقیه منظور شده است: «حکمرانی و ولایت با آن شرایطی که در اصل پنجم گفته شده با فقیه جامع الشرایط است» و اعطای حق حاکمیت به ملت به این معنی است که اصل ولایت فقیه را «قلم بزیند» (همان: ۵۲۰-۵۱۹).

جلال الدین فارسی هم چنین می اندیشید: «حق حاکمیت ملی، اصطلاحی خارجی است، جایش در نظام حقوقی اسلام» روشن نبوده و در منابع دینی دلیلی بر آن وجود ندارد (همان: ۵۲۲). حتی ابوالحسن بنی صدر، حق حاکمیت ملی را نه آنگونه که شهید بهشتی نظر داشت و در رابطه با نیروهای داخلی بدان می نگریست؛ بلکه به معنای استقلال از مداخلات خارجی تعریف می کرد. به نظر بنی صدر، «این حق حاکمیت ملی معنایش این است که یک ملتی در رابطه با ملل دیگر حق دارد که سرنوشت خود را تعیین کند. صحبت از حق حاکمیت ملی که می کنند معنایش همین است. فقیه هم در طریق اجرای این حق حاکمیت است. حالا این را فقیه اعمال می کند یا قوای پنج گانه ناشی از آن که یکی از قوای ناشی از حق حاکمیت است و الا دیگران انگلیسی، آمریکایی، فرانسوی، روسی حقی بر ما ندارند؛ حق مربوط به این ملت و مال خود این ملت است». بنی صدر تأکید داشت که «اعمال حق حاکمیت طبق ولایت فقیه است، زیرا فقیه متصدی امر ولایت است» (همان: ۵۲۱-۵۲۰).

اما شهید بهشتی در تنظیم و دفاع از اصل ۵۶، اتفاقاً به مسائل داخلی و رابطه نیروها در درون نظام جمهوری اسلامی ایران نظر داشت. وی در دفاع از اندیشه خود در باب حق حاکمیت ملت تا آنجا که در توان داشت، کوشید و به تک تک نقدهایی که در بالا گذشت پاسخ می داد (همان: ۵۲۲ و بعد). اما ملاحظه صورت مذاکرات جلسه بیستم نشان می دهد که

^۱ - عبارت حیدری چنین است؛ حق حاکمیت را... اگر به همین اطلاقش بگذارید همان فرمانروایی است، همان ولایت فقیه است، همان حکومتی است که ما برای فقیه درست کردیم و اگر آن را قلم بزیند خوب طبق قانون اساسی فرانسه این حق را به ملت می دهید و ملت هم هیچ وقت این را از ما قبول نمی کند زیرا ملت مسلمان است حقوقی را که خدا برایش مقرر کرده قبول دارد و حقوقی را هم که خدا برای دیگران و فقها و علما و رهبران معین کرده، قبول دارد.

مناقشه بسیار هم در خصوص کلیات و هم برخی پاره های اصل پیشنهادی ۵۶ به عنوان حق حاکمیت ملی وجود دارد. شهید بهشتی ناگزیر تصویب ین اصل را به جلسه بعد موکول می کند و می گوید: «اگر آقایان احساس می فرمایند در این عبارتی که برای بیان این مطلب انتخاب شده باید تغییرات اساسی داده شود تا بتواند بدون عیب مطلب را بیان بکند، ما چون امروز صبح جلسه داشته ایم و حالا هم جلسه داشته ایم جلسه را پایان می دهیم تا مجدداً برای انتخاب عبارتی صد در صد گویا و رساکاری انجام بدهیم و ... بدون این که جر و بحث داشته باشیم این اصل را با رعایت کلیه مذاکرات تنظیم خواهیم کرد که هیچ گونه شائبه ای در آن باقی نماند» (همان: ۵۳۰).

آیت الله بهشتی جلسه ۲۱ مجلس را با قرائت متنی جدید در خصوص اصل ۵۶ شروع می کند که تغییراتی مهم نسبت به متن پیشین داشته و برغم مناقشات جلسه گذشته، محتوای مردمسالارانه آن بسیار تقویت و تصریح شده است. متن این اصل پیشنهادی چنین است: «حاکمیت ملت: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. انسان این حق خداداد را در شناخت و انتخاب شرع و قانون الهی و رهبر و اداره امور کشور از راه قوایی که در اصول بعد می آید، اعمال می کند و هیچ کس نمی تواند این حق را از او بگیرد یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد» (مذاکرات، ۲۱/۱: ۵۳۵).

روشن است که این پیشنهاد توسعه ای یا حداقل تصریح بیشتری در مفهوم حاکمیت ملت و اختیار انسان در مقایسه با متن پیشین داشت. طبق این اصل پیشنهادی نه تنها بر حق انسان در شناخت و انتخاب رهبر تصریح شده بود؛ بلکه علاوه بر نهاد رهبری، شناخت و انتخاب شرع و قانون الهی نیز از جمله حقوق انسان و بنا براین، تابعی از حق حاکمیت ملی تعریف شده بود. این پیشنهاد هر چند بر مبنای اصول عقاید شیعه تنظیم شده و مغایرتی با مبانی شیعه نداشت؛ اما با توجه به فضای حاکم بر مجلس خبرگان قانون اساسی از همان ابتدا اعتراضاتی را برانگیخت. آیت الله مکارم شیرازی بلافاصله اعلام کرد: «این یک متن جدید است و به کلی عوض شده است». سید ابوالفضل موسوی تبریزی (۱۳۱۴-۱۳۸۲) اعتراض کرد که: «مسئله رهبر که انتخابی نیست؛ خدا یک قدرتی را به او داده است، مسئله پذیرش غیر از انتخاب است».

آیت الله بهشتی سعی کرد توجیهی برای ارائه متن جدید ارائه دهد اما، ظاهراً با مقاومت هایی مواجه شد و سرانجام گفت:

«ما خواستیم دو نکته مربوط را به آن اضافه کنیم البته آن متن قبلی هم هست که بعداً می خوانم. ... حالا متن قبلی این اصل را می خوانم:

حاکمیت ملت: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد ملت این حق خداداد را از راه قوایی که در اصل بعد می‌آید اعمال می‌کند.

این متنی است که در جلسه تأیید شد حالا هر دو متن در اختیار نمایندگان هست اگر به دنبال بحث‌هایی که کرده‌ایم احتیاجی به صحبت جدیدی نیست، متن‌ها را می‌توانیم به رأی بگذاریم وگرنه یک نفر مخالف و یک نفر موافق می‌توانند صحبت کنند» (همان).

این عبارات و نقل قول‌ها هرچند طولانی است، اما از آن روی اهمیت دارند که خواننده این مقال را به فضای حاکم بر مجلس خبرگان قانون اساسی در سال ۵۸ و موقع و موضع شهید بهشتی در این مجلس منتقل می‌کند. دو متن اول و دوم البته موافقان و مخالفانی پیدا کرد و سرانجام اصل ۵۶ قانون اساسی بدان صورت که اکنون وجود دارد به تصویب رسید. این اصل از جمله مواردی بود که بهشتی اعلام کرد: «نسبت به این اصل با ورقه به صورت مخفی اخذ رأی می‌شود» (همان: ۵۳۶).

دیدگاه‌های مردمسالارانه شهید بهشتی علاوه بر مجموعه مذاکرات در دیگر آثار و گفتار او نیز منعکس شده است. بهشتی در مباحثه با مارکسیست‌ها اصرار داشت: «از دیدگاه اسلام... انسان آگاه آزاد است. آزاد آگاه است. او انتخابگری است که آزادانه آگاهانه انتخاب می‌کند. به همین جهت، ما باید روی این ویژگی انسان تکیه کنیم» (بهشتی و دیگران، آزادی، هرج و مرج، زورمداری: ۴۹). وی یک جا می‌گوید: «نقش خدا به عنوان مبدأ هستی و آفریدگار فعال لما یرید؛ نقش پیامبران به عنوان رهبران و راهنمایان امت؛ نقش امام به عنوان زمامدار و مسئول امت و مدیر جامعه؛ همه اینها نقشی است که باید به آزادی انسان لطمه وارد نیلورد. اگر این نقش‌ها بخواهد به آزادی انسان لطمه وارد بیاورد بر خلاف مشیت خدا عمل شده است» (بهشتی، نقش آزادی در تربیت کودکان: ۱۵). به نظر او، اما بسیار اتفاق افتاده است که «مدیران جامعه و رهبران امت‌ها ... ناتوانی‌های خویش را در ساختن و راه بردن انسان‌های دیگر با خشونت می‌پوشانند» (همان: ۱۶۰).

به طور خلاصه، بهشتی به سه الگوی استقرار حکومت در «نظام اجتماعی اسلام»، عقیده داشت. این الگوهای سه گانه عبات بودند از:

۱- نبوت یا انتصاب از جانب خدا که به دلیل ویژگی‌هایی که پیامبر دارد، خود به خود با قبول خلق همراه است؛

۲- امامت معصوم یا انتصاب از جانب پیامبر که باز هم به دلیل ویژگی‌هایی که امام دارد، خود به خود با قبول خلق همراه است؛

۳- انتخاب از طرف خود مردم.

بهشتی در توضیح همین الگوی سوم از حکومت می نویسد: «این نوع حکومت از طرف همه فرق اسلامی پذیرفته شده است؛ با این تفاوت که شیعه آن را در زمان غیبت کامل امام زمان (ع) موجه می شناسد و در زمان امامان (ع)، نص و انتصاب پیغمبر و امام را مقدم می شمارد، اما اهل سنت این نوع حکومت را بلافاصله پس از مرگ پیغمبر تجویز می کنند. در زمان غیبت کبری از سال ۳۲۹ ه.ق به بعد، از نظر شیعه شخص معینی به عنوان ولایت و زعامت امت اسلامی منصوب نگشته و به همین جهت در روایات مربوط به رهبری مردم در این عصر تنها به ذکر صفات و خصوصیات کلی که باید در رهبر باشد اکتفا شده است. این نشان می دهد که این خود مردم هستند که باید کسی را به رهبری بپذیرند که واجد صفات و خصوصیات باشد که در این روایات آمده است» (بهشتی و دیگران، شناخت اسلام: ۴۴۸-۴۴۲). بهشتی در جمع بندی دیدگاه خود در باره مختصات عمومی جامعه اسلامی می نویسد:

- امت اسلامی جامعه ای هدفی و مسلکی است؛

- قانون اسلامی محور اداره این جامعه است؛

- همه مردم برای حفظ و اجرای این قانون مسئولیت و تضامن مشترک دارند؛

- [مردم] در بسیاری موارد ناگزیر باید این مسئولیت خود را با ایجاد سازمان های رهبری و اجرایی وسیعی انجام دهند» (همان: ۴۵۱).

بهشتی چنین سازمان و تشکیلاتی را در قالب حزب می بیند و تعریف می کند. به نظر وی، حزب و تشکیلات از جمله ساز و کار هایی است که هر چند به دست خود انسان و با انتخاب آزاد او ساخته می شود، همچنین موجب توسعه در آزادی و انتخاب او نیز می شود. در ادامه به جایگاه حزب در نظام امت و امامت بهشتی اشاره می کنیم.

حزب در نظام امت و امامت

شهید بهشتی ارزیابی جالب از نسبت حزب و رهبری دارد. از یک سوی بر ضرورت همسویی حزب با نهاد رهبری تکیه دارد و چنین می اندیشد که حزب در طول رهبری باشد و نه در عرض آن. وی در توضیح مواضع حزب جمهوری اسلامی تصریح دارد: «این تشکیلات باید تحقق بخشنده نظام امت و امامت باشد، چون نظام اسلامی ما نظام امامت و امت است؛ نه این که معارض امامت باشد» (بهشتی، حزب: ۲۲۶). از سوی دیگر، در توضیح برنامه های حزب اشاره می کند که: «تبدیل شدن امامت فردی به امامت جمعی، و زمینه شرکت دادن هر چه بیشتر امت در امامت» از اهداف و برنامه های عمده حزب است. به نظر او، وحدت برخاسته از امامت حزب، پردوامتر و مؤثرتر و کامل تر از وحدت برخاسته از امامت فرد

خواهد بود (همان:۳۶۷). بهشتی چنین می‌اندیشید که اصل فردیت رهبری واحد و نقش خلاق آن در جامعه انکار ناپذیر است. اما از نکات زیر نیز نباید غفلت کرد:

۱- پیدایش رهبر مورد قبول همه یا اکثریت جامعه امری نیست که دفعتاً صورت گیرد. معمولاً طی یک دوره طولانی یا نیمه طولانی، یک چهره مورد شناسایی و قبول چنین اکثریتی قرار می‌گیرد. گاه هم دو، سه، یا چند چهره مزایا و جاذبه‌ها بی‌دارند که جامعه موفق نمی‌شود از میان آنها یکی را برگزیند و برگزینان ترجیح قطعی دهد و هر گروه از جامعه پیرو یکی از آنها می‌شود. به این ترتیب، جامعه غالباً از رهبری وحدت‌آفرین یک فرد برجسته برخوردار نیست و باید برای این فکری شود و نمی‌توان حل مشکل را صرفاً در رهبری واحد یک فرد جست.

۲- رهبری اشخاص برای هدایت کل جامعه لازم و مفید است، ولی برای اداره امور جامعه کافی نیست و در این زمینه هرگز کارایی تشکیلات را ندارد. تجربه جمعی مکرر نشان داده است که پیرامون رهبر یا رهبرانی که منفردند و تشکیلاتی ندارند، افراد یا گروه‌ها و باندها به وجود می‌آیند که هر یک جریان امور را به سویی که خود تشخیص می‌دهند یا با خواسته‌ها و منافع خود سازگار می‌یابند، می‌برند و چه بسا که بر سر این ادعای خود کشمکش‌ها دارند و کارهای یکدیگر را خنثی می‌کنند. به این ترتیب، وقتی پای اداره مملکت به میان می‌آید، می‌بینیم پیرامون یک رهبر واحد گروه‌ها و قطب‌های قدرت به وجود می‌آید و این وضع عملاً به میان جامعه کشانده می‌شود. و باز این گروه بندی‌ها عملاً همان معایب احزاب متعدد و رقیب را دارد، آن هم بی سامان تر و مهارناپذیرتر، بی آنکه محاسن تشکیلات را داشته باشد (همان: ۳۷۱-۳۷۰).

این اشارات، دیدگاه بهشتی درباره حزب در نظام امت و امامت را نشان می‌دهد. اما این نکته همچنان قابل بررسی است که او اگر حزب را در طول امامت و از حیث رتبه متأخر بر آن قرار می‌دهد، چگونه می‌تواند به نقش حزب در توسعه و تبدیل امامت فردی به امامت جمعی نیز تکیه و تأکید کند؟ همچنین رابطه چنین حزبی که خود متکی بر امامت و رهبری است با دیدگاه شهید بهشتی در باب آزادی انسان آزاد و انتخابگر را چگونه می‌توان توضیح داد؟

چنان که گذشت، بهشتی خود توضیحی در این موارد نداده است. لیکن با توجه به برخی مطالب و مضامین مکنون در آثار شهید بهشتی؛ شاید بتوان فرضیه‌هایی را طرح و نسبت به تبیین و توسعه آنها خطر کرد. اشاره کردیم که شهید بهشتی ترکیب «نظام امت و امامت» را در معنایی به کار می‌برد که بسیار به تعبیر دکتر علی شریعتی از «امت و امامت» نزدیک است. تنها تفاوت بین این دو اندیشمند در این است که تحلیل شریعتی (حداقل در سخنرانی‌های سه گانه

که با این عنوان دارد) در امامت امام معصوم متوقف شده است. اما بهشتی این مفاهیم را به دوره غیبت و رهبری در انقلاب و جمهوری اسلامی ایران نیز توسعه می‌دهد. اکنون اگر دوباره به سخن شریعتی برگردیم و آن را مجدداً با دیدگاه و دغدغه های شهید بهشتی ملاحظه کنیم، شاید بتوانیم به نتایج هرچند ابتدایی برسیم.

شریعتی در بخش‌های پایانی «امت و امامت» تبیینی خاص از ضرورت وصایت و نصب امام معصوم برای دوره ای از تاریخ پسا- پیامبری دارد که او این دوره را دوره انتقالی می‌شناسد. به نظر او وصایت، فلسفه سیاسی یک دوره مشخص انقلابی است. به عنوان ادامه رسالت اجتماعی بنیانگذار نهضت فکری و اجتماعی و به عنوان یک مبنای انقلاب در رژیم امامت که مسئولیتش تکمیل رسالت جامعه سازی رهبری انقلاب طی چند نسل است، تا هنگامی که جامعه بتواند روی پای خود بایستد و پس از «خاتمیت امامت یا وصایت»؛ یعنی دوره مشخص سازندگی انقلابی، دوره شورا و دموکراسی آغاز می‌شود که شکل نامحدود و همیشگی و عادی رهبری جامعه است. به تعبیر شریعتی، اگر وصایت در سقیفه نقض نمی‌شد و پس از پیامبر (ص) امامان معصوم (ع) رهبری امت را ادامه می‌دادند؛ با پایان دوره امامت دوازده امام معصوم، امتی ساخته می‌شد که خود لیاقت آن را داشت بر اساس «اصل شوری» لایق ترین رهبری را تشخیص دهد و بر کرسی بنشانند و مسیر تاریخ را بر راه رسالت محمد (ص) ادامه بدهد. اما چنین نشد و مسیر تاریخ اسلام نیز دیگرگونه گشت (شریعتی، پیشین: ۱۳۹-۱۳۷).

بهشتی در دفاع از اعتقادات مذهبی شریعتی، به همین نکات بالا در دیدگاه شریعتی اشاره می‌کند و از دفاع عقلانی شریعتی از امامت منصوب و منصوب بعد از پیامبر سخن می‌گوید. بهشتی در کتاب «دکتر شریعتی؛ جستجوگری در مسیر شدن»، می‌نویسد: دکتر ... جلو رفته و به جامعه های مکتبی مارکسیستی برخورد کرده است. دیده است که مسئله تعیین جانشین پس از لنین در جامعه مسلکی مارکسیستی روسیه شوروی فاجعه آفریده است. احساس کرده است که به دنبال پیروزی هر انقلاب، مردمی که تازه با فرهنگ و مکتب نو آشنا شده اند و خو گرفته‌اند به آن سرعت به آن مرحله از رشد نمی‌رسند که پس از فقدان رهبر بنیانگذار به راحتی بتوانند درباره تعیین جانشین به توافق برسند. بنابراین، اگر رهبر در آن سال‌ها و دهه‌های اول، جانشین بعدی را از میان انسان‌هایی که تجسم عینی یک مکتب هستند رسماً تعیین کند، راه انقلاب را هموارتر کرده است. دکتر دیده است که انگار مسئله تعیین امام بعد از پیغمبر به نصب و نص چیز منطقی و موجهی است» (بهشتی، دکتر شریعتی جستجوگری در...: ۲۵).

اکنون اگر بتوان این عبارات بهشتی درباره شریعتی را، دیدگاه خود بهشتی هم تلقی کرد و این دیدگاه را با دیگر مفردات اندیشه بهشتی کنار هم نشانند؛ می‌توان به این نتیجه خطر کرد

که نگاه بهشتی به مسئله رهبری و نیز جانشینی رهبری در انقلاب اسلامی، تأکید بر اولویت مقطعی رهبری برای بسط مردم سالاری در جمهوری اسلامی بوده است. به همین دلیل است که او و همفکرانش، ضمن تأکید بر آزادی و انتخاب مردم، نه تنها از اصل ولایت فقیه دفاع می‌کردند؛ بلکه با نگاه به تجربه جوامع مارکسیستی، به ضرورت تعیین جانشین رهبری، مدت‌ها قبل از تصویب قانون اساسی می‌اندیشیدند.

چنین می‌نماید که بهشتی، همانند بسیاری از اندیشمندان دوره انقلاب، تشابهاتی بین تاریخ صدر اسلام و انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷) می‌دیده و این را با آن می‌سنجیده است. وی بر اساس چنین ارزیابی بوده است که هم از ضرورت رهبری سخن می‌گوید و هم از برنامه حزب برای انتقال از رهبری فردی به رهبری جمعی و مشارکت دادن امت در امامت. اما چنان که گذشت او در مقطع انقلابی و البته انتقالی از اولویت رهبری بر حزب و ابتناء و اتکای حزب بر رهبری سخن می‌گوید و ضرورت تعیین جانشین برای تداوم رهبری؛ تا حزب و دموکراسی دینی بتواند در سایه حمایت‌های چنین رهبرانی دوام و قوام یابد و جامعه آمادگی بیشتری پیدا کند.

با چنین تحلیلی است که شهید بهشتی در تلاش جا انداختن ایده جانشینی رهبری و حمایت از شعارهایی چون؛ «دروود بر منتظری، امید امت و امام» بود. وی در نامه مشهور خود به امام خمینی به تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۵۹ ضمن اشاره به تمایزات «دو بینش» موجود بین نیروهای انقلاب؛ یکی از موارد اختلاف رهبران حزب جمهوری اسلامی با برخی افراد و گروه‌ها در این سال‌ها را همین مسئله جانشینی رهبری بیان می‌کند و می‌افزاید: «در تلاش‌های اخیر رئیس جمهور [بنی صدر] و همفکران او این نکته به خوبی مشهود است که برای حذف مسئله رهبری فقیه در آینده سخت می‌کوشند. اینها در مورد شخص جنابعالی این رهبری را طوعاً یا کرهاً پذیرفته‌اند، ولی برای نفی تداوم آن سخت در تلاش‌اند. در سخنان اخیر آقای مهندس بازرگان در امجدیه در برابر شعار، درود بر منتظری امید امت و امام، این مطلب بخوبی مشهود است (اینترنت، منابع: ۱۵).

اندیشه جانشینی امام خمینی محدود به سال ۵۹ نبود و بلکه اندیشه‌ای ریشه‌دار و یکی از دغدغه‌های شهید بهشتی و دیگر رهبران روحانی حتی قبل از پیروزی انقلاب هم بوده است. از خاطرات صادق طباطبایی نیز چنین مطلبی قابل استنباط است. وی توضیح می‌دهد که یکی از مسائل مورد گفتگو بین شهید بهشتی و امام موسی صدر در آخرین دیدار آنان در آلمان و در بهار ۱۳۵۷، همین مسئله جانشینی امام خمینی بود. صادق طباطبایی نقل می‌کند که در این دیدار، امام موسی صدر درباره مرجعیت و رهبری بعد از امام «از آقای بهشتی پرسیدند که آیا در این باره فکری کرده‌اید که ایشان [بهشتی] آقای منتظری را مطرح کردند». طباطبایی

اضافه می کند که نظر امام موسی صدر بیشتر به سمت شهید سید محمد باقر صدر (۱۳۱۳-۱۳۵۹) بود و وی را در موضوع شناسی با هوش تر و مبانی فقهی اش را کارآمدتر می دانست (طباطبایی، خاطرات، ج ۲: ۱۶۵). صادق طباطبایی در بخش دیگری از خاطرات خود نیز به گزارش دیدار خود او و آقای حبیبی با آیت الله منتظری در پاریس و در اقامتگاه امام می پردازد و همانجا اشاره می کند که آیت الله منتظری به عنوان جانشین امام مطرح بودند (همان، ج ۳: ۱۲۱). تاریخ سفر آقای منتظری به پاریس ۲۷ آذر ۱۳۵۷ بوده است.

به هر حال، این اشارات از آن روی اهمیت دارد که دغدغه شهید بهشتی و دیگر نیروهای انقلابی را در باره جانشینی و تداوم رهبری در انقلاب اسلامی نشان می دهد. طباطبایی در خاطرات خود می گوید: «تا آنجا که من در جریان بودم امام بیشتر به اظهاراتی عنایت داشتند که از ناحیه آقایان بهشتی و مطهری مطرح و یا تأیید می گردید» (همان، ج ۳: ۱۱۳). بیانات خود امام خمینی نیز البته بر چنین اعتمادی تأکید دارد:

«ایشان را من بیست سال بیشتر می شناختم. مراتب فضل ایشان و مراتب تفکر ایشان و مراتب تعهد ایشان بر من معلوم بود. و آنچه که من راجع به ایشان متأثر هستم، شهادت ایشان در مقابل او ناچیز است و آن مظلومیت ایشان در این کشور بود. ... من بیش از بیست سال ایشان را می شناختم و بر خلاف آنچه این بی انصافها در سرتاسر کشور تبلیغ کردند و «مرگ بر بهشتی» گفتند، من او را یک فرد متعهد، مجتهد، متعهد، متدین، علاقه مند به ملت، علاقه مند به اسلام و به درد بخور برای جامعه خودمان می دانستم» (امام خمینی، صحیفه، ۱۴: ۵۱۹-۵۱۸).

این عبارات و نقلها را از آن روی آوردیم که بر موقع و موضع بهشتی نزد امام خمینی و دیگر رهبران روحانی تأکید داشته باشیم. به نظر می رسد که بهشتی در مورد رهبری و جانشینی رهبر، بر مبنای همان نظریه ای می اندیشید که خود او «نظام امت و امامت» می نامید. بر اساس چنین مبنایی است که رهبر و نهاد رهبری از آن روی اهمیت دارد که زمینه را برای دموکراتیک شدن جامعه و انتقال از رهبری فردی به رهبری جمعی فراهم می کند. در زیر به اختصار به اختیارات رهبری از دیدگاه شهید بهشتی می پردازیم

اختیارات رهبری

چنان که گذشت، وی در تحلیل انقلاب اسلامی بر مبنای صدر اسلام، رهبری یا امامت را چنان پر اهمیت می داند که تنها نهاد مورد اعتماد او برای حفظ بنیاد دینی نظام است. اما همچنین معتقد است که چنین نهادی نباید درگیر مدیریت خرد و اجرایی جامعه شده و «در هیچ موردی مستقیماً وارد دخالت شود». وی این مطالب را هر چند در بحث از نسبت نهاد رهبری با مدیریت صدا و سیما مطرح می کند؛ اما سیاق کلام او به گونه ای است که مبنای

عمومی شهید بهشتی در مدیریت عمومی کشور را نشان می دهد. وی می گوید: «دوستان عزیز توجه بفرمایید، من عرض این است که آقایان در این قانون اساسی تا حالا رابطه سازمان مملکت را با رهبری طوری تنظیم کرده‌اید که رهبری اقداماتش را از مجاری پیش‌بینی شده دنبال می کند و به ثمر می‌رساند اگر واقعاً بخواهیم به ثمر برسد این طراحی که در قانون اساسی برای اداره مملکت داریم صحیح این است که رهبر در هیچ جایی دیگر مستقیماً وارد دخالت نشود... کسی که به زور در هیچ جای مملکت نمی‌تواند کاری بکند» (مذاکرات، ۶۱۳: ۱۶۸۷-۱۶۸۶).

بهشتی در پاسخ دیدگاهی که معتقد بود: «مسئله ولایت محتاج قانون اساسی نیست». آشکارا بر ابتدای ولایت فقیه بر قانون اساسی تأکید می کند و می گوید: «فرق است بین قانون اساسی و قوانین دیگر، قانون اساسی دست دولت‌ها را در بعضی جاها می‌بندد، یعنی قانون اساسی مقداری از ولایت آینده را محدود می‌کند» (مذاکرات، ۳۳/۲: ۸۷۰). بهشتی این مبنا را در تمام اصول قانون اساسی در نظر داشت و بر همین اساس هم استدلال می کرد. به عنوان مثال، در مذاکرات حول اصل هشتم قانون اساسی، برخی پیشنهادها این بود که هر نوع استقراض و یا دریافت کمک‌های خارجی به تصویب مجلس شورای ملی و شورای رهبری باشد. بهشتی باز هم با گسترش اختیارات نهاد رهبری مخالفت کرده و می گوید: «شورای رهبری» را آن قدر وسیع نکنید که مجبور باشد برای خودش تشکیلات و ساختمان و کارمند داشته باشد. ما اگر بخواهیم در قانون اساسی، شورای رهبری را در همه امور دخالت بدهیم، باید در حقیقت یک دولت سومی در کشور به وجود بیاوریم. اجازه بفرمایید نقش شورای رهبری همان نقش عام که اتفاقاً مورد نظر خودمان هم هست، باشد» (همان: ۸۷۳).

مواضع بهشتی در این باره، گاهی نیز از مرز صراحت فراتر رفته و تا حدودی جنبه اعتراض پیدا می کرد. وی در مذاکرات پیرامون اختیارات رهبری در اصل ۱۱۰ قانون اساسی با لحنی که حاکی از اعتراض است می گوید: «...گاهی این طور فکر می‌کنیم که در این کشور همه مقصر هستند مگر رهبر و شورای رهبری که از قصور منزه است. یک وقت هم فکر می‌کنیم که اصلاً رهبری یک مجموعه [جدا از بقیه نهادهای دولت] است که او در رأسش قرار گرفته است ... چطور است اصلاً نمایندگان مجلس شورای ملی را هم رهبر انتخاب بکند؟» (مذاکرات، ۴۳/۲: ۱۱۷۶-۱۱۷۷).

نتیجه

آیت الله بهشتی از جمله رهبران تأثیرگذار در جریان انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی در ایران است. در این نوشته، ضمن اشاره به فضای عمومی مجلس خبرگان

و تنوع دیدگاه‌ها، کوشش شده است که اندیشه فقهی-سیاسی وی به اجمال مورد ارزیابی قرار گیرد. اندیشه و نظام سیاسی که خود او با عنوان «نظام امت و امامت» معرفی می‌کرد. نکات زیر را به عنوان نتایج اولیه این تحقیق می‌توان ذکر کرد:

۱- نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی دیدگاه‌ها و مبانی متعدد و متنوع داشتند که این دیدگاه‌ها را می‌توان در سه طیف عمده جمهوری خواهی، جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی دسته بندی کرد؛

۲- شهید بهشتی مهم ترین نماینده طیف دوم بود که در تلاش بودند بین اصول مربوط به ولایت فقیه و دیگر اصول ناظر به آرای عمومی و حاکمیت ملی تعادلی قابل تعریف ایجاد کنند؛

۳- آیت الله بهشتی در دفاع از دیدگاه خود به نظریه ای تکیه می‌کرد که خود او با عنوان «نظام امت و امامت» می‌نامید و بر همین اساس هم درکی متفاوت از «جمهوری اسلامی» داشت؛

۴- او در توضیح نظام امت و امامت، گاهی به اولویت رهبری و زمانی به تقدم حاکمیت ملت تأکید می‌کند. این تأکیدهای دوگانه هرچند در نگاه نخست ناهم‌ساز می‌نمایند؛ اما توضیحات اجمالی شهید بهشتی نشان می‌دهد که او چنین تناقضی بین حاکمیت ملی و رهبری نمی‌دید؛

۵- او از دو جهت به اهمیت و اولویت رهبری می‌اندیشید؛ نخست به اعتبار شروط تخصصی چون فقاقت و عدالت و مدیریت که مقدم بر انتخاب و شرط وتوکننده هر انتخابی در خصوص رهبری است؛ و دوم به این اعتبار که او ضرورت رهبری را خاص جامعه انقلابی و نظام نوپیدا می‌دید تا زمینه انتقال جامعه به شرایط انتخاب‌های دموکراتیک را فراهم کند؛

۶- به نظر بهشتی، حزب چنان دستگاه و سازمانی بود که زمینه مشارکت امت در امامت و انتقال جامعه از امامت فردی به امامت جمعی را فراهم می‌کرد یا باید فراهم می‌کرد؛

۷- بهشتی به رغم اهمیتی که به نقش رهبری می‌داد، بر انتخابی بودن رهبری و ابتدای مشروعیت رهبری به رأی مردم نظر داشت. به نظر او رهبری را مردم انتخاب می‌کنند؛ اما با شرایطی که کتاب و سنت مقرر کرده است؛

۸- شهید بهشتی رهبری را قوه ای در کنار دیگر قوا و یا دستگاهی جدای و مستقل از دیگر قوا نمی‌دید و از اندیشه گسترش تشکیلات نهاد رهبری در مقابل قوای سه گانه انتقاد و مخالفت می‌کرد. به نظر بهشتی، ضمن آن که «قانون اساسی مقداری از ولایت آینده را محدود می‌کند...، صحیح این است که رهبر در هیچ جایی مستقیماً وارد دخالت نشود»؛

۹- شهید بهشتی به عقل جمعی، آراء و افکار عمومی اعتماد و اطمینان داشت و به «نسل آینده» خوشبین بود. وی در انتقاد از برخی افراد و دیدگاه‌ها می‌گفت: «شما جزو آن عده‌ای

هستید که چنان به آینده این مملکت سوء ظن دارند که گویی تنها ما هستیم و این نسل که حافظ و نگهدار مملکت و قانون است. بنابراین، آقا دایره فعالیت نمایندگان آینده مردم را این قدر تنگ نکنید» (مذاکرات، ۳۳/۲: ۸۷۳)؛

۱۰ - مطالعه اجمالی در مجموعه آثار منتشر شده از شهید بهشتی نشان می دهد که اندیشه سیاسی او از برخی جهات نیازمند ایضاح و تصریح بیشتر است؛ سازمان عمومی اندیشه تا حدودی روشن است اما چنین می نماید که تحلیل و تنظیم روابط منطقی بین برخی مفردات این اندیشه نیاز به تأمل بیشتر دارد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

- ۱- امام خمینی، روح الله. (۱۳۷۸)، صحیفه امام خمینی، ج ۱۴، تهران: موسسه تدوین و نشر آثار امام خمینی.
- ۲- بهشتی، سید محمد حسین، (۱۳۹۰)، کیانوری و دیگران، آزادی، هرج و مرج، زورمداری، تهران: بنیاد نشر آثار شهید بهشتی، نسخه پی دی اف.
- ۳- بهشتی، سید محمد حسین. (۱۳۹۰)، حزب، تهران: بنیاد نشر آثار شهید بهشتی، نسخه پی دی اف.
- ۴- بهشتی، سید محمد حسین. (۱۳۹۰)، حزب جمهوری اسلامی؛ گفتارها، گفتگوها، نوشتارها، تهران: بنیاد نشر آثار و اندیشه های شهید آیت الله دکتر بهشتی، نسخه پی دی اف.
- ۵- بهشتی، سید محمد حسین. (۱۳۹۰)، حق و باطل از دیدگاه قرآن، تهران: بنیاد نشر آثار شهید بهشتی، نسخه پی دی اف.
- ۶- بهشتی، سید محمد حسین. (۱۳۹۰)، دکتر شریعتی؛ جستجوگری در مسیر شدن، تهران: بنیاد نشر آثار شهید بهشتی، نسخه پی دی اف.
- ۷- بهشتی، سید محمد حسین و دیگران. (۱۳۹۰)، شناخت اسلام، تهران: بنیاد نشر آثار شهید بهشتی، نسخه پی دی اف.
- ۸- بهشتی، سید محمد حسین. (۱۳۹۰)، مبانی نظری قانون اساسی، چاپ چهارم، تهران: بنیاد نشر آثار و اندیشه های شهید آیت الله دکتر بهشتی.
- ۹- بهشتی، سید محمد حسین. (۱۳۹۰)، نبوت، تنظیم اولیه قبل از انتشار.
- ۱۰- بهشتی، سید محمد حسین. (۱۳۹۰)، نقش آزادی در تربیت کودکان، تهران: بنیاد نشر آثار شهید بهشتی، نسخه پی دی اف.
- ۱۱- بهشتی، سید محمد حسین. (۱۳۹۰)، ولایت، رهبری، روحانیت، تهران: تهیه و تنظیم: بنیاد نشر آثار و اندیشه های شهید آیت الله دکتر بهشتی.
- ۱۲- شریعتی، علی، (۱۳۸۴)، امت و امامت، متن پی دی اف.
- ۱۳- صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دوره سه جلدی، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴.
- ۱۴- طباطبایی، صادق. (۱۳۸۷)، خاطرات سیاسی اجتماعی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی - عروج، ج ۲.

ب. خارجی:

1. <http://qudsonline.ir/NSite/FullStory/News/?Id=14894>

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"دولت اسلامی و تولیدات فکر دینی"، سال ۸۰، شماره ۵۱ - "شیعه و مسئله مشروعیت: بین نظریه و نص"، سال ۸۱، شماره ۵۷ - "روش شناسی اندیشه سیاسی ابن رشد"، سال ۸۳، شماره ۶۳ - "شیعه و دموکراسی مشورتی در ایران"، سال ۸۴، شماره ۶۷ - "دولت - شهر پیامبر (ص)"، سال ۸۵، شماره ۷۳ - "درآمدی بر روش شناسی اندیشه سیاسی در دوره میانه تمدن اسلامی"، سال ۳۷، شماره ۱، سال ۸۶؛ "مفهوم جنگ و اخلاق نظامی در اسلام شیعی"، شماره ۱، سال ۸۷، "تروریسم؛ تعریف، تاریخچه و رهیافت های موجود در تحلیل پدیده تروریسم"، شماره ۳، سال ۸۷؛ "توفیق محمد الشاوی و نظریه عمومی شوری در اسلام"، شماره ۱، سال ۸۸؛ "درآمدی بر «فقه سیاسی»"، شماره ۱، سال ۸۹؛ "ناملی در اندیشه سیاسی عزیزالدین نسفی"، شماره ۳، سال ۸۹؛ "استعاره های دولت در فقه سیاسی معاصر شیعه"، شماره ۳، سال ۹۰.